

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

سازمان انقلابی افغانستان

۲۸.۰۱.۱۰

تحلیل طبقات جامعه افغانستان

به ادامه گذشته:

مناسبات فیودالی (دهقانان و زمینداران)

جامعه ما مثل سایر جوامع بشری در دوران کمون، بردگی و فیودالی، زندگی خود را از طریق زراعت و مالداري با ابزار عقب مانده زراعی به پیش می برد. در دوران بردگی که برده ها توسط برده داران به وحشیانه ترین شکلی استثمار می شدند، با رشد ابزار تولید در درون جامعه بردگی و ورود مناسبات فیودالی با دو طبقه اصلی دهقان و فیودال؛ بردگان (غلام و مخصوصاً کنیز) به عنوان طبقه انتقالی تا مدت ها در جامعه تپیک فیودالی ما وجود داشت، که اولین بار با فرمان شاه امان الله مبنی بر لغو برده داری تا حدی از میان رفت و با این فرمان تنها در پایتخت، ۷۰۰ غلام و کنیز از خانه های اشراف بیرون شده، آزادی خود را گرفتند. اما فروش دختران تا حدی همچنان باقی ماند و مخصوصاً دهقانان فقیر برای زنده ماندن در ایام تنگدستی دست به فروش دختران شان می زدند و این فروش در خشکسالی ها و قرضه های دوامدار زمینداران تا همین سال ها وجود داشت، اما فروش پسران که دیگر ممکن نیست با قواعد برده داری زیر کنترل گرفته شود، تا حدی از میان رفته است. مردم در قحطی سال ۱۳۴۹، در درگیری های تنظیمی، در زمان حاکمیت طالبان و همین دو سال قبل (۱۳۸۶) نیز به خاطر فقر و نداشتن لقمه ای نانی دختران شان را سودا کردند.

با گذار دوران بردگی به فیودالی؛ دهقانان، چوپانان و پیشه وران زندگی همگونی داشته، دهقانان با پرداخت بهره مالکانه برای فیودالانی که زمین و ابزار تولید را در اختیار داشتند، پرداخت مالیه برای دولت فیودالی، شرکت جبری در بیگارهای فیودالان و دولت، آذوقه رسانی در رباط های کثیر کشوری، شرکت در جنگ های فیودالی و غیره، به بدترین شکلی استثمار می شدند. اما ریفورم های شاه امان الله که ستم بر اکثریت ساکنان جامعه (دهقانان، پیشه وران و مالداران) را سبک ساخت و در آن مالیات جنسی به نقدی مبدل گشت، خریداری غله به وسیله دهقانان و انتقال شان به قشله ها لغو گردید، آذوقه رسانی اجباری توسط دهقانان به رباط ها ملغا شد، اجاره داری جمع آوری

مالیه توسط فیودالان و واسطه بودن فیودالان میان مالیه دهندگان و مالیه گیران لغو گردید و این وظیفه مستقیماً به ماموران دولتی واگذار شد؛ تشکیل قریه داری و پرداخت غله به قریه داران از سوی دهقانان ممنوع قرار داده شد، سرشماری مال مواشی آغاز و اخذ مالیه بدون سرشماری ملغا گردید، کار اجباری و بیگاری لغو و تکس های سنگین بازار بر پیشه وران برداشته شد، تا حدی ستم بر دهقانان را کاهش داد و دست فیودالان در استبداد بر دهقانان مقداری کوتاه شد و لابد زمینه احیای مناسبات سرمایه داری تا حدی مساعد گردید. به این خاطر باید گفت که گرچه این ریفورم ها قادر به شکستن کمر مناسبات فیودالی نشدند، اما بر پروسه تضعیف روند آن و نطفه بندی مناسبات سرمایه داری اثرگذار بود.

با شکست ریفورم های شاه امان الله، وضعیت قبلی در مناسبات ارباب رعیتی کشور تا حدی دوباره حاکم گردید، دولت های اشراف بعدی با حواله مالیات کمرشکن، دهقانان را به ستوه آورد و به این خاطر در برخی از مناطق کشور زارعان بر مالیه نام «غم» نهادند که در بسیاری از مناطق کشور تا حال مالیه زمین و مال مواشی را «غم» می نامند. اما فابریکه هایی که شاه امان الله از کشورهای اروپایی خریده بود و عده ای وارد و تعدادی بعد وارد گردیدند، آرام آرام مناسبات سرمایه داری در درون جامعه فیودالی آغاز به شکل گرفتن کرد. با اینکه این نطفه در دوران شیرعلی خان با ورود ماشین خانه، خود را نشان داده بود، اما در زمان امان الله خان تا حدی پرورش یافت و بالنده گشت که بعدها در دهه ۲۰ و ۳۰ خورشیدی در بخش های تجارت و تولید دولتی و بخش خصوصی کارگران افغانستان به عنوان طبقه عرض اندام نمودند و از آن به بعد افغانستان به کشور نیمه فیودالی- نیمه سرمایه داری مبدل گشت.

رشد مناسبات سرمایه داری که در درون فرهنگ قوام یافته فیودالی با سنت ها، دین مداری ها و زن ستیزی ها، به سختی جان کنی می کرد، در جنگ با فیودالانی که هم بر قدرت بودند و هم دولت های کوچک فیودالی را در دهات در اختیار داشتند، به کندی پیش می رفت. هر اقدامی در جهت پا گرفتن فرهنگ بورژوایی با رویارویی های گوناگونی که بیشتر در مقابله با آزادی های مدنی؛ مقابله با رشد مکاتب و گسترش تحصیل، مخصوصاً تحصیل دختران؛ خفه نگهداشتن کوچکترین صدای مطبوعات آزاد، سرکوب هر نوع گرایش برای تأسیس حزب و تشکلات دیگر سیاسی و اجتماعی رو به رو بود و درین میان ملاها که کمتر منافع شان را در مناسبات جدید می دیدند، با شدیدترین لحن و فتواهایی به جنگ بر می خاستند.

عموماً فیودالان بزرگ از ۱۰۰۰ تا ۷۵ هزار جریب زمین در اختیار داشتند. آنان سالانه تا ۱۵۰ دهقان را استثمار می کردند. در پایگاه ملوک الطوائفی خود نه تنها دهقانان بی زمین که پیشه ورانی چون سلمان، نجار، آهنگر و جولا را نیز بهره کشی می نمودند و این تمثیل تا حدی برای فیودالان مهم بود که گفته می شد تا چنین ترکیب اجتماعی در محل وجود نداشته باشد، از نظر شرعی نماز جمعه در آنجا خوانده شده نمی تواند. این فیودالان افراد مسلحی در اختیار داشتند؛ شکست و بست مردم را خود می کردند؛ بدون اجازه آنان کسی به دولت عریضه داده نمی توانست؛ کسی حق ازدواج فرزندان شان را بدون اجازه ملاک نداشت؛ کارهای دولت در محل باید به مشوره و حتی اجازه خان صورت می گرفت؛ برخی از آنان میان کوچی ها نیز «جمعی» خود را داشتند، زندان و شکنجه می کردند و کشتن هر یک از افراد محل نیز برای خان مشکل تمام نمی شد؛ کسی نمی توانست از حکم ارباب سرکشی کند، کمر دهقانان زیر بار بیگارهای فرسایشی خم می شد؛ اکثر کرسی های پارلمان در اختیار اینان قرار داشتند؛ ملک و میرآب به اجازه خان ها گرفته می شد؛ عموماً خوانین دارای چند زن و فرزند بودند و برای رفت و آمد بر زمین و یا شهر از اسب استفاده می کردند و غیره.

فیودالان مشهور در دوره هایی بعد از شاه امان الله که توسط دولت حمایت می شدند، چون حاجی سلطان محمد خان فراهی، سردار محمد علم خان سنجرانی نیمروزی، میرزمان خان کنری، حاجی امان الله خان نیمروزی، امین الله خان لوگری، حاجی شاه علم خان طاهری هراتی، مجددی، گیلانی ها، سید کیان، ایشان های آهن دره تخاری، حسن خان کاموی ننگرهار و غیره که هر کدام حکومت های کوچک ملوک الطوائفی برای خود داشتند؛ وضعیت طبقاتی آن دوران را به خوبی تمثیل می نمودند. این فیودالان با در دست داشتن زمین و ابزار تولید به چنین قدرتی رسیده بودند، اما در نقاطی از کشور، مخصوصاً در دامنه های کوه ها که فیودالان از زمین های وسیعی برخوردار نبودند، با استفاده از قدرت میراثی خانوادگی که از نسل ها برای شان به میراث مانده، حکومت های محلی فیودالی را در میان قبیله بر پا و نزد دولت مرجع حاکم قبیله شناخته می شدند، مثلاً خیبرخان و اعظم خان در شینوار که هر یک از بیست جریب زمین اضافه نداشتند، اما به عنوان مرجع قدرت به حساب می آمدند. در نقاطی از کشور حفظ بخش هایی از سرحد به این فیودالان سپرده می شد. این فیودالان درین بخش خط مرزی دست باز داشتند و دولت هم از سوی سرحد خود را مطمئن احساس می کرد. مثلاً سردار محمد علم خان در چاربرجک نیمروز و شهنواز خان بومدی در سرحد قلعه کاه فراه به این کار گماشته شده بودند.

دولت اشرافی آن زمان که بر فرق این سیستم قرار داشت، خان ها را یگانه حامی خود به حساب می آوردند و شاه و صدراعظم در سفرهایی که به ولایات داشتند، با اینان ملاقات می کردند و کوشش می نمودند تا در کسب رضایت «خوانین» کوتاهی نکنند.

با اینکه اشرافیت حاکم آن زمان به تمام فیودالان کمک می کرد و دست شان را در هر جنایتی نسبت به توده های دهقان باز مانده بود، اما از نظر ملیتی و مخصوصاً عشیره ای در میان شان تفاوت قابل می شد. خوانین پشتون نسبت به غیر پشتون ها در دربار از حمایت بیشتری برخوردار بودند. در میان پشتون ها درانی ها نسبت به غلجایی ها منزلت بالاتری داشتند. در میان درانی ها، محمدزایی ها و بارکزایی ها قدرت بیشتری داشتند و مخصوصاً برای محمدزایی ها که «سردار» نامیده می شدند، مستمری خاص ماهوار در نظر گرفته شده بود و عموماً جنرالان اردو را محمدزایی ها می ساختند. بر طبق فرمان های شاهی بهترین املاک فیودالان دیگر به خوانین بارکزایی اهداء می گردید. تلاش های بسیاری صورت می گرفت تا برخی از پشتون ها به شمال کوچانده شوند تا زمین های حاصلخیز این منطقه به فیودالان این ملیت تعلق بگیرد. اشرافیت حاکم، فرزندان خوانین غیر پشتون را به دربار آورده، ظاهراً زیر نظر و پرورش قرار داده، اما در اصل آنان را به طور یرغمل نزد خود حفظ می نمودند تا از یکسو از مخالفت احتمالی این خوانین با دربار جلوگیری کنند و از سوی دیگر به پرورش نسل جدید طبقه خود بپردازند. اینان را غلام بچه های دربار می نامیدند و همین ها بودند که در زمان حبیب الله خان بخش مهم مشروطیت اول را ساختند که عده ای از آنان به وسیله امیر اعدام شدند. این یرغمل گیری از یک طرف رقابت و کشمکش میان فیودالان و از سوی دیگر ترس دربار از آنان را به نمایش می گذاشت.

فیودالان علاوه بر اینکه مورد حمایت دولت مرکزی قرار داشتند؛ اسلحه و زندان نیز در اختیار داشتند، با زور حاکمیت می راندند و در کنار آن از حمایت جدی دین و روحانیت نیز برخوردار بودند. فیودالان با دادن غله، خانه و پول به ملاها زندگی آنان را تأمین می نمودند و به این خاطر هیچ نشانی مبنی بر اینکه ملاها گاهی در ضدیت با حاکمیت فیودالان چیزی گفته و یا حرکتی کرده باشند، در دست نیست. برخی از روحانیون خود زمین و جابادهای وسیعی داشتند و فیودالان مشهوری بودند، چون میاگل جان آقای تگاب، ژروجان آقای هلمند، پیر گیلانی، صبغت الله مجددی، سید کیان، ایشان های آهن دره و غیره که مخصوصاً خاندان های گیلانی و مجددی همیشه در کنار قدرت

می چریدند و با امپریالیست های انگلیسی در رابطه نزدیکی قرار داشتند و از سوی امپریالیست ها به عنوان مزدوران سر به زیر مورد استفاده قرار می گرفتند. در سطح کل کشور «سیستم پیر مریدی» حاکم بود و طریقه های سهروردیه و قادریه در میان دهقانان و طبقه متوسط پیروان بسیاری داشتند. بعدها بابا جان (توسط خاد حمایت و تمویل می شدند) در کابل از سرتاسر کشور، مخصوصاً در میان افسران متقاعد پیروان بسیاری پیدا کرد. مجموعه «برادران» که مقر شان در هرات بود و به وسیله ملا موسی که از فراریان سنی ایران در هرات بود و بعد توسط عوامل ایران طی انفجاری به قتل رسید و جوانان خرده بورژوازی افغان را هدف قرار می داد، عده بسیاری را در غرب کشور به چنین دامی انداخته بود.

ملا ها عموماً از منافع فیودالان دفاع می کردند و هر گناه آنان را نادیده گرفته، بعضی از فیودالان یکی از دختران خود را که مثلاً از چندمین زن ناخواه شان بود، به ملایی می بخشیدند و به اینگونه موقعیت خود را در میان ملاها بیشتر تثبیت می کردند. زمانی که شاهان، شهزادگان و اراکین بلند پایه دولتی و فیودالان ملوک الطوائف چندین زن می گرفتند و با زنان و کنیزان بسیاری در حرم محشور بودند و به اعمال ضد دین و شریعت دست می زدند، ملاها با هزار توجیه این کار آنان را شرعی جلوه داده، از طرق گوناگونی به حمایت از آنان برخاستند. امیر حبیب الله خان که در حرمسرا سه صد زن رسمی و غیر رسمی داشت و بالاخره چنان در حرم فرو رفت که روزها گذاری به دربار نمی زد و «داکتر الله جویای هندی» شب و روز به ساختن شربت های تقویت جنسی برایش مصروف بود. ملاها در برابر زنجارگی شاه خود را چپ گرفته و در طول دوران طولانی سلطنت او حتی یکبار هم بر او اعتراض نکردند و همه با یکصدا به نام «سراج الملت والدین» برایش خطبه می خواندند و او را «ظل الله» می نامیدند. اما وقتی شاه امان الله غازی مستمری این انگل های جیره خوار را لغو کرد، او را تکفیر کردند و بعد برای به قدرت رساندن نادرخان که حمایت انگلیسی داشت، از جان و دل تلاش نمودند. به اینصورت روحانیت و فیودالیزم یکی حافظ منافع دیگری بوده و متحدانه به استثمار توده های مردم می پرداختند.

بعد از کودتای ۲۶ سرطان و اعلان جمهوری، داوود خان برای به اصطلاح شکستن کمر فیودالیزم، «قانون مالیات مترقی» را وضع نمود. بر طبق این قانون هر مقدار زمین زمیندار که از اصل مالیه دهی آن اضافه میشد، از او گرفته و با بلند رفتن سطح زمین، گراف مالیه هم بالا می رفت و به این صورت داوود خان می خواست تا فیودالان بزرگ به رضایت خود زمین های اضافی و غصب شده را رها کنند تا بر دهقانان تقسیم گردند. گرچه بسیاری، این قانون را فیودال شکن فکر می کردند، اما مالیات مترقی در عمل باعث استثمار بیشتر دهقانان می شد، چون با این قانون فیودالان فقط زمین هایی را که بیشتر از آنچه در قباله داشتند (مخروبه، مازاد و غصب شده) رها می کردند و اصل زمین حاصلخیز خود را حفظ کرده، برای رفع خساره مالیات بلند، سهم دهقانان را از حاصل زمین کاهش داده و شدت استثمار دهقانان را با پرداخت بیشتر بهره مالکانه افزایش می دادند، مخصوصاً که در آن سال ها خشکسالی های مفرطی جریان داشت و دهقانان بسیاری بیکار شده و برای دستیابی به کار به ایران فرار می کردند. قانون مالیه مترقی با اینکه به قصد تضعیف فیودالان و در نهایت تضعیف حاکمیت شان در دهات و تقویت حکومت مرکزی طرح گردید، اما در حمایت از زندگی دهقانان در آن چیزی ذکر نشده بود. کودتای هفت ثور ۱۳۵۷، مجال تطبیق مالیات مترقی را از داوود خان گرفت. دولت مزدور خلقی با به قدرت رسیدن با عجله کم نظیری در فرمان شماره هشت خود، «اصلاحات ارضی» را اعلان کرد. این برنامه هیچ شباهتی به اصلاحات ارضی کمونیستی نداشت (اصلاحات ارضی رژیم خلقی به ارزیابی دقیقی نیاز دارد که به جایش به آن خواهیم پرداخت) و مزدوران خلقی با آنکه کوچکترین آگاهی از وضعیت دهقانان، ملاکان، زمین، حقابه، ابزار کار، معیشت و سنت های رایج و

تأثیرات عمیق دین در اذهان مردم نداشتند، به طور مسخره ای در هشت ماه این کار پیچیده را به اتمام رساندند. این اصلاحات توسط افرادی از اعضای حزب رهبری می شد که نه دهقان و زمین را می شناختند و نه از ماهیت فیودالیزم و چگونگی برخورد با آن کوچکترین شناختی داشتند، این کارگزاران بی مایه، زمین بدون آب، بدون تخم و ابزار کار را به دهقانانی تحویل می دادند که در زندگی شان آهی نداشتند و معلوم نبود چگونه این زمین را کشت کنند. تعیین حقابه از مشکلات دیگری بود که حداقل راه حل آن سنجیده نشده بود و وقتی روس ها خلقی ها را کاغذ تشناب کردند و پرچمی ها را به قدرت رساندند، با «مشی مصالحه ملی» نه تنها اصلاحات ارضی مسخره «نابغه شرق» را به دور انداختند، که به تفقد و نوازش فیودالان پرداختند و برای یک خانان، سرداران و باداران تحفه و هدایای قیمتی دادند و بسیاری از آنان را با مشی مصالحه ملی، شامل «جبهه ملی پدر وطن» کردند. دهقانان بیچاره که جبراً به قبولی قباله پنج جریب زمین کشانده شده بودند، یا در خفا عذر خود را به ملاکان ارضی بردند و مخفیانه حاصل زمین سال ۱۳۵۸ را به آنان تسلیم کردند و یا بعدتر به این کار دست زدند و بار دیگر به پای فیودالان خونخوار خم شدند. آنانی که این کار را نکردند، با شروع جنگ در اواخر ۱۳۵۸ و گسترش آن در بسیاری از نقاط کشور، به گناهکاران «پنج جریبی» مشهور شده و چون «جنایتکاران» از سوی مجاهدین مجازات و حتی بعضی از آنان کشته و بعضی مجبور به پرداخت دو برابر حاصل زمین همان سال شدند. دهقانانی که از گرفتن زمین ابا می ورزیدند به نام «نوکر امپریالیزم» از سوی پیروان «انقلاب برگشت ناپذیر ثور» زندانی و حتی به قتل می رسیدند و به این صورت این اصلاحات ارضی مسخره نه تنها قادر به شکستن فیودالیزم نشد، که در نهایت، دهقانان با خون شان توان بزرگی پرداختند و بالاخره موقعیت ملاکان محکومتر شده، زمینه قیامی مساعد گشت که شریکترین ملاکان ارضی در رأس آن قرار گرفتند که با شکست شوروی، افغانستان را دو دسته به امپریالیست های امریکایی تسلیم نمودند و نشان دادند که ملاکان، دشمنان خونی توده های مردم و پایگاه اساسی امپریالیزم می باشند، چیزی که در نهایت با تمام این قربانی ها سیمای جامعه ما همچنان نیمه فیودالی – مستعمره باقی ماند.

جنگ سی ساله تغییرات بسیاری در موقعیت فیودالان به وجود آورد. برخی از آنان با شرکت در جنگ مسلحانه و یا مامور شدن در تنظیم های جهادی با چپاول زمین های شخصی و دولتی، تصاحب زمین اقلیت های قومی و غنیمت قرار دادن زمین های قومندانان مغلوب، به گسترش ملک و جایداد شان پرداختند؛ برخی از زمینداران بزرگ در جریان این درگیری ها موقعیت سیاسی و اجتماعی شان را از دست داده و عده ای با تقسیم زمین های شان، میان فرزندان و میراث داران به دهقانان زمیندار و یا کم زمین مبدل گشتند که در جایش به ارزیابی گرفته خواهند شد. موازی با تغییراتی که در میان طبقه ملاک ارضی یا خان ها به وجود آمد، در وضعیت زندگی و موقعیت طبقاتی دهقانان نیز تغییرات بسیاری رونما گردید که با تشریح طبقه دهقان به دقت مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

حاکمیت جنایتکاران جهادی در تقابل با دولت مزدور دموکراتیک خلق، نه تنها به چور دارایی های مردم پرداخت که هزاران جریب زمین دولتی را چور کردند. این دوره به نحوی تسلط حاکمیت کامل فیودالی را نشان می داد. فهیم در کابل و شمال؛ پاینده خان در سر پل؛ دوستم و قومندانان او در سرتاسر شمال؛ حاجی دین محمد، حاجی قدیر و حاجی ظاهر در ننگرهار؛ آقا محمد خان در قلات؛ عوض محمد نظیری در بامیان (دشت عیسی خان را چور کرد) حضرت علی در ننگرهار و لغمان (بخشی از دشت گبیری را چور کرد)، ضابط جلیل در فراه، احمد خان در غور؛ پیربخش گردیوال در غزنی؛ سیاف، ملاعزت، امان الله گنر، حاجی نبی (برادر خلیلی)، جنرال بسم الله و حاجی الماس در کابل و غیره، زمین های شهری و دشت های دولتی را تصاحب نموده، برای آن ها قباله درست کردند. درین دوره زمینداران جدیدی در بسیاری از نقاط کشور به زور تفنگ و نیروی مسلحانه ظهور کردند و به

تحکیم بیشتر مناسبات فیودالی پرداختند. در زمان طالبان این وضعیت از نظر فرهنگی بیشتر استحکام یافت و مبارزه به ضد هر نوع مظاهر سرمایه داری با قمچین و گلوله دنبال شد. اما بعد از اشغال کشور به وسیله امریکایی ها و انگلیس ها و شرکاء، با اعلان دموکراسی، اقتصاد بازار و آزادی رسانه ها، گرایش به طرف سرمایه گذاری و توجه به ابزارهای رشد سرمایه داری بیشتر گردید و قومندانان تنظیمی که حال به زورمندان و ملاکان دهات مبدل شده بودند، با هجوم به شهرها و سرمایه گذاری در بخش های مختلف بازار جدید، راه را برای گسترش مناسبات بورژوازی باز کردند و به این خاطر تمام قرضه هایی که تا سال ۲۰۰۷ به وسیله بانک های دولتی و خصوصی برای بخش زراعت پرداخته شد، از ۰.۷ درصد بالا نرفت که این خود عدم رشد سرمایه داری در مناسبات زراعی را به نمایش می گذارد.

با اینکه در افغانستان ۴۴۹ شهر و شهرک وجود دارد، اما تمامی این شهرها که از درون مناسبات ملوک الطوایفی سر برآورده، با معیارهای شهری سرمایه داری همخوانی ندارد. این شهرها فاقد آب صحی، برق، جاده های حداقل معیاری، سیستم فاضلاب، پارکینگ، اشاره ترافیکی، میدان هوایی، میترو، زباله دانی و غیره بوده؛ وقتی از بالا زمین وطن ما دیده شود، کمتر نقاطی به نام شهر به نظر می رسد. این شهرها جمعاً کمتر از یک در صد مساحت کل کشور را پوشش داده اند؛ به این خاطر تا هنوز مناسبات سرمایه داری به صورت نیمه انکشاف یافته درین شهرها احیاء نشده و جز شهرهای کابل، هرات، کندهار و مزار، جلال آباد، ۴۴۴ شهر دیگر را نمی توان شباهتی به شهرهای امروز جهان داد. مناسبات در شهر کابل با شهرهای دیگر کشور تفاوت های بسیاری دارد؛ استفاده از سیستم بانکی که یکی از نمودهای مهم سرمایه داری است، در سال ۱۳۸۷ در کابل ۸۶ درصد، در هرات ۶ درصد و در مزار ۳ درصد و در بقیه ولایات کشور فقط ۵ درصد بوده است.

با اینکه برخی از شهرها با ورشکستگی دهقانان در دهات و برگشت برخی از دهقانان از آوارگی و متمکن شدن شان در شهرها تا حدی وارد مناسبات جدید شده و در تغییر فکر و فرهنگ شان اندک تأثیری داشته است، اما بیشتر آنان افکار دهاتی و سنت های فیودالی را با خود به شهرها آورده و جنگ جدی میان این دو فرهنگ در بسیاری خانواده ها در شهرها درگیر می باشد که در آن دهاتی های تازه وارد میل دارند با همان فرهنگ قدیمی زندگی کنند و همیشه با مظاهر جدید سرمایه داری به مخالفت بر می خیزند. این دهاتیان پا گذارده به شهرها همیشه تشویش دارند که مبادا پسران و مخصوصاً دختران شان با این فرهنگ «آلوده» شوند. ریش سفیدان دهاتی همیشه برای خوبی های «قدیم» غبطه می خورند؛ از مردم «قدیم» که به نظر شان جوانمرد و راستکار بوده، با هزار افسوس حکایت می کنند؛ مال «قدیم» را پخته می گویند؛ دلبسته دهل و سرنای «قدیم» اند، سواری اسب، مرکب و شمشیر و سپر را با لذت خاصی قصه می کنند؛ سنت ها و روابط دهاتی را «فرهنگ اصیل افغانی» می نامند؛ فضای دودآلود و پر مشغله شهرها را نمی پسندند و بر هر پیشرفتی مهر کفر می کوبند و آرزو می کنند که اگر احیای دوباره گذشته ناممکن باشد، حداقل شرایط «همین اکنون» حفظ گردد؛ این تفکر را برخی از نمایندگان روشنفکر ایدئولوژی فیودالی با دهها تعریف و تمجید در رسانه ها تبلیغ می کنند. اما در عمل بسیاری این امیدها، در گردباد تهاجم فرهنگ سرمایه داری با خاک یکسان می گردند؛ مساجد روز تا روز خالی می گردند؛ رسانه های جمعی، جوانان را با فرهنگ پیشرفته سرمایه داری آشنا می سازند؛ کمپیوتر و انترنت، رفت و آمد به خارج، تجارت لگام گسیخته با منطقه و جهان؛ سیستم های پیشرفته مخابراتی و تماس آسان با تمام جهان؛ آموزش زبان های غربی و دهها مورد دیگر بر سنگر دوستداران «قدیم» چنان یورش می برند که برای شان مجال پافشاردن نمی دهند و راهی جز اینکه طالبان در برابر این فرهنگ یورشی جدید، با گلوله بایستند و به آتش زدن مکتب و گلو بریدن معلم پردازند و زن

را در زیر هفت نقاب پنهان سازند، باقی نمی ماند و به این خاطر باید افغانستان را جامعه نیمه فیودالی نامید که در آن رویارویی فرهنگ فیودالی و بورژوازی با چشمان برهنه دیده می شود. اینکه درین مرحله گذار، کی بر کی پیروز می شود، کاملاً روشن است، چون بخت با بورژوازی خواهد بود، اما نه به آسانی ای که در کشورهای دیگر این بخت آن را به سرمنزول مقصود رسانده است.

آخرین آمار نشان می دهد که نفوس افغانستان ۲۵ ملیون نفر است که ۷۲ درصد آن ده نشین (۱۸ ملیون نفر) و ۲۸ درصد آن شهرنشین (۷ ملیون نفر) اند. این همه ده نشین و برخی از شهر نشینان کشور با رابطه زراعی زندگی کرده، زمیندار و دهقان اند. این محاسبه ابتدایی نشان می دهد که جامعه افغانستان بیشتر یک جامعه دهقانی است که با روابط ارباب رعیتی زندگی و اداره می شود. بسیاری از افرادی که در شهرها زندگی دارند، نیز تا حال به باورها و سنت های دهاتی پابند بوده، اکثریت شان بنا بر عدم رشد ابزار تولید و به میان نیامدن مناسبات سرمایه داری از افکار گذشته نبریده اند.

با اشغال کشور به وسیله نیروهای امریکایی و توأم با آن اعلان بازار آزاد و هجوم کمپنی های امپریالیستی به داخل کشور، پروسه احیای سرمایه داری نه از طریق تغییر زیربنای کشور به شکل دینامیکی، که به صورت میکانیکی به راه افتاد. به این خاطر نه فرهنگ پذیرش چنین دورانی و نه روان عمومی با این روند همگامی نشان داد، لذا تلاش برای دستیابی به این شرایط، نوعی اقتصاد مافیایی سرمایه داری را بر افغانستان حاکم ساخت.

در شرایط کنونی از ۶۵۰ هزار کیلومتر مربع مساحت کل کشور، ۱۲ درصد آن قابل کشت بوده، ۳ درصد آن جنگل، ۴۶ درصد آن چراگاه و ۳۹ درصد آن را کوه ها تشکیل می دهد. آمار سال ۲۰۰۷ مساحت کل زمین های قابل زرع در افغانستان را ۵۷۴۳۸۵۸ هکتار نشان می دهد که طی دو سال گذشته تغییر جدی در آن رونما نشده، ۵۰ درصد عاید ناخالص ملی ازین طریق به دست می آید و به قرار ذیل، زیر کشت رفته است.

زمین های زیر کشت غله، کچالو و غیره:

شماره	نوعیت زرع	زمین به هکتار
۱	گندم آبی	۲۲۵۲۰۰۰
۲	گندم للمی	۱۳۹۵۰۰۰
۳	برنج	۱۷۰۰۰۰
۴	جو	۲۳۶۰۰۰
۵	ارزن	۱۲۰۰۰
۶	زیره	۱۸۱۵۸
۷	کچالو	۲۰۰۰۰
۸	نی شکر	۳۷۰۰
۹	چغندر	۲۵۰۰
۱۰	زیتون	۲۳۰۰
۱۱	متباقی	۲۹۴۰۰۰
جمله ۴۳۳۱۸۵۸ هکتار		

زمین هایی که در آن ها باغداری صورت می گیرد:

شماره	نوعیت باغ	زمین به هکتار
۱	بادام	۱۲۰۰۰
۲	چهارمغز	۲۳۰۰
۳	ستروس	۱۲۰۰
۴	سیب	۷۰۰۰
۵	ناک	۳۵۰
۶	زرد آلو	۸۰۰۰
۷	شفتالو	۱۹۲۰
۸	آلو بخارا	۵۵۰۰
۹	توت	۵۵۸۰
۱۰	انگور	۵۷۶۰۰
۱۱	هندوانه	۲۰۰۰۰
۱۲	خربوزه	۲۵۰۰۰
۱۳	انجیر	۲۷۰۰
۱۴	انار	۸۰۰۰
۱۵	متباقی	۲۸۶۲
جمله ۱۶۰۰۰۰ هکتار		

زمین هایی که در آن ها نباتات دانه دار زرع گردیده:

شماره	نوعیت نبات دانه دار	زمین به هکتار
۱	زغر	۴۰۰۰۰
۲	گل آفتاب پرست	۶۶۰۰
۳	کنجد	۳۰۰۰
۴	پنبه	۳۵۰۰۰
۵	شرشم	۲۰۰۰
۶	گیاهان طبی	۴۵۰۰
جمله ۸۹۱۰۰۰ هکتار		
جمله زمین های زیر کشت سبزی: ۱۶۸۰۰۰ هکتار		
جمله زمین های زیر کشت تریاک: ۱۹۳۰۰۰ هکتار		
مجموعه ۵۷۴۳۸۵۸ هکتار		

چون هر هکتار زمین مساوی به ۵ جریب است، جمع این زمین ها ۲۸۷۱۹۲۹۰ جریب می شود. دهقانان در نقاط مختلف کشور نسبت به مساحت و عاید زمین استخدام می شوند. در برخی از نقاط کشور که زمین در یک سال دو و یا سه بار حاصل می دهد، عموماً بر روی پنج جریب یک دهقان کار می کند و در جاهایی که زمین به علت کمبود آب و مشکلات دیگر در سالی یک بار حاصل می دهد، بر روی ۱۵ جریب زمین یک دهقان کار می کند. با محاسبه ای که بعداً در مورد دهقانان، باغبانان و چوپانان خواهیم داشت، به طور روشن واضح خواهد شد که در حدود هشتاد درصد جامعه ما ازین طریق امرار معاش می کنند و عمدتاً مردم ما زندگی دهقانی دارند، لذا نیروی اصلی انقلاب در دهات متمکن بوده و تا سال ها ستراتیژی محاصره شهرها از طریق دهات به عنوان اساس مبارزه مسلحانه خلق جهت رهایی میهن و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین قرار گرفته و هرگونه قیام های شهری برای پیروزی حزب پرولتاریا، جز آوانتوریزم خرده بورژوازی چیز دیگری نخواهد بود و این را هم نشان خواهیم داد که از طرق مختلف زمینه اتحاد میان کارگر و دهقان در افغانستان وجود دارد، بنابراین پرولتاریای کشور ما روزی با بیرق ظفرنمون بر کاخ استبداد فیودالیزم و بورژوازی در وحدت با دهقانان و دیگر زحمتکشان، خواهد تاخت و پیروز خواهد شد.

پیمایش زمین در افغانستان تا هنوز واحد متریک خاص و یکدستی چون متر مربع، هکتار و یا ایکر ندارد. این پیمایش در کشور ما بیشتر از روی تخمیر صورت می گیرد (این تخمیر نیز نسبت به نوع زمین فرق می کند. در زمین هایی که بسیار قوت دارد، عموماً تخم بیشتر پاش داده می شود و در زمین های کمزور و کم آب تخم کمتر پاش داده می شود که حاصل آن نیز کمتر است. مثلاً در فراه در هر جریب عموماً تا سه سیر هم تخم پاش می شود، در حالیکه در هرات، شمال و شمالی در هر جریب تا شش سیر و گاه بیشتر از آن نیز تخم پاش داده می شود) و در هر ولایت، منطقه و حتی قریه این پیمایش فرق می کند. جریب، بسوه، بسواسه، دانگ، سیر، من، شاهی، قلبه، پای گاو، چنگل، قران، قدم، پتی، پایکال، رصد... معیارهای پیمایش زمین در وطن ماست. اما معیار رسمی و دولتی پیمایش زمین که از روی آن مالیه اخذ می گردد، جریب است که ۴۴ در ۴۴ متر یا ۱۹۳۶ متر مربع می باشد. این نشان می دهد که تا رسیدن دهات کشور به سیستم عصری پیمایش (یکی از نشانه های سرمایه داری) راه درازی در پیش دارد.

در دریاها و وطن ما که گاه خروشان و گاه می خشکند (آمو، کنر، کابل، هلمند، مرغاب، هریرود، فراه رود، خاشرود، هاروت رود، معاونین آن ها و دهها شيله و آبریز دیگر) سالانه ۸۰ میلیارد متر مکعب آب جریان می یابد که ۳۰ میلیارد متر مکعب آن در داخل مورد استفاده قرار می گیرد و ۵۰ میلیارد دیگر به علت ناتوانی دولت های مزدور و فاسد افغانستان به ایران، پاکستان و آسیای میانه سرازیر می شود (قیمت بین المللی هر متر مکعب آب یک و نیم دالر امریکایی و در منطقه یک دالر است، بنابراین سالانه پنجاه میلیارد دالر آب افغانستان را همسایگان می مکند). بندهای درونته، ماهیپر، جبل السراج، پلخمری، خان آباد، سروبی، نغلو، چک وردک، داله، کجکی، پلخمری، نهر سراج و سلما که بر این دریاها اعمار شده و بعضی تا حال به بهره برداری نرسیده، قدرت مهار آب بسیار کمی دارند، لذا درینجا هر ساله دهقانان دست دعا بلند می کنند تا ابری ببارد و گاهی هم سالی چند بار «نماز استسقاء» یا طلب باران می خوانند و به این صورت در هنگام کم بارشی، دهقانان از زرع للمی هم می مانند. علاوه از آب دریا در افغانستان از کاریز و واترپمپ نیز استفاده می شود و با توجه به مصرف تیل و پرزۀ واترپمپ، حاصل به دست آمده ازین زمین ها چندان قرین به صرفه نیست.

آب های افغانستان قدرت تولید ۳۰ هزار میگاووات برق را داشته و با اینکه چنین انرژی بزرگی در سینه این آب ها

نهفته است، دولت پوشالی و حامیان امپریالیستی آن به خاطر تنویر شهر کابل و شهرهای دیگر این انرژی را از تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان و ایران خریداری می کنند و به این صورت درجه مصرفی و وابستگی کشور را به بیرونیان بیشتر می سازند. این استفاده زمانی میسر خواهد شد که دولت دموکراتیک انقلابی قدرت را به دست گیرد. در آن صورت مردم ما نه تنها از انرژی برق بی نیاز خواهند شد که توان صدور آن به همسایگان را هم پیدا خواهند کرد و بخشی از مصارف دولت انقلابی ازین طریق تأمین خواهد گشت. بگذریم ازینکه کشور ما توان تولید بیش از ده هزار میگاوات برق از انرژی بادی و حدود ده هزار میگاوات از انرژی زغال، تیل و گاز را نیز داشته و به این صورت در سینه کشور ما توان تولید ۵۰ تا ۶۰ هزار میگاوات برق وجود دارد.

تولید غله، مخصوصاً گندم که اصلی ترین تولید زراعی افغانستان را می سازد (۸۳ در صد غذای مردم افغانستان را نان گندم تشکیل می دهد، به این خاطر هر سه وقت غذا در افغانستان نان نامیده می شود). این تولید در سال هایی که بارندگی زیاد باشد، ظاهراً مصرف عمومی مردم را برآورده می سازد و مقامات ارتجاعی دولت آن را خود کفایی می نامند، اما چون بیش از ۶۰ درصد این تولید به اقلیت ۲۰ درصدی خان ها و دهقانان زمیندار و کمتر از ۴۰ درصد به اکثریت ۸۰ درصدی دهقانان و زحمتکشان دیگر تعلق می گیرد، بنابراین این خودکفایی محاسبه کاذبانه ای بوده که در آن اکثریت مردم گرسنه افغانستان سیر و خودکفاء نشان داده می شوند. این گرسنگان باید از طرق مختلف (فروش دختران، کار شاقه زنان، فرار به ایران و پاکستان، قرض گرفتن از ملاکان- آمار سال ۱۳۸۷ نشان می دهد که ۶۳.۹ درصد خانواده های افغانستان تا دو هزار دالر قرضدار می باشند) زندگی بخور نمیر شان را به پیش ببرند. دولت های مزدوری که مدافع خوانین و زمینداران بزرگ اند، با اعلان خود کفایی می خواهند، اصل فقر توده ها و استثمار خان ها و اربابان را بپوشانند. تولیدات زراعی افغانستان در ۲۰۰۸ با اینکه بیش از پنج ملیون تن بود و مقامات دولت پوشالی و انجوهای مزدور، درین سال «خود کفایی» غله را اعلان کردند، اما می بینیم که برخی از دهقانان نان شب را نداشته، در مناطقی چون بادغیس و غور برگ درخت و علف می خورند. زراعت افغانستان عموماً شکل بدوی داشته، جوکاری با بیل صورت می گیرد. نهرها و جوهایی که ده ها و حتی صدها سال قبل حفر شده، همچنان مورد استفاده قرار می گیرد. حقایق و تقسیمات آب به شکل بسیار ابتدایی و بدوی است. در بعضی مناطق به علت نبودن آب، زمین های زراعی هر سه سال و در بعضی جاها هر چهار سال یکبار کشت می شود، کشتکاران تا هنوز به وسایل پیشرفته زراعی دست نیافته، تداوی امراض زراعی به ندرت صورت می گیرد و از کود، تخم های پیشرفته و لابراتوار محروم اند. با اینکه درین سال ها نسبت به سی سال گذشته تا حدی در ابزار تولید تغییراتی رونما شده، اما باز هم ابزار جدید شکل مسلط بر تولید زراعی را اختیار نکرده اند. زراعت در افغانستان عموماً در سه بخش (کشتکاری، مالداری و باغداری) منقسم می گردد که هر سه در ارتباط ناگسستگی با یکدیگر قرار داشته، رشد و عدم رشد هر یکی بر دیگری تأثیر جدی دارد. کشتکاری شامل گندم، جو، جواری، شالی، پنبه، لوبیا، ماش، رشقه، شبدر، خربوزه، تربوز، بادرنگ، کنجد، زغر، گندنه، پالک، پیاز، سیر، تریاک و کچالو بوده؛ باغداری به تولید میوه های خشک و تازه چون انگور، انار، سیب، زردآلو، توت، چهارمغز، بادام، پسته، جلعوزه، مالته، عناب و انجیر، و مالداری بر تربیه گاو، بز، گوسفند، شتر، اسب، خر، قاطر، مرغ، فیلمرغ و مرغابی استوار می باشد. دهقانان، باغبانان و چوپانان در شرایط مشابه طبقاتی زندگی دارند و با استثمار مشابهی بهره کشی می شوند.

ابزار زراعی افغانستان شامل قله، ماله، بیل، کلنگ، پلکش، کتمن یا کج بیل، کرن یا چبچور، شاخی، چپر، چغنه، جج، چغل، شالی پاک، جواز یا گینی، تراکتور، واترپمپ و تریشر می باشد. این ابزار عموماً در اختیار صاحبان

زمین (ملاکان) و دهقانان مرفه (کولاک ها) قراردادند. در بعضی از مناطق ابزار تولید متعلق به دهقانان بوده که با استعمال آن، سهم دهقان از تولید را با ارباب، نصفه می سازد. درین مناطق اگر دهقان ابزار نداشته باشد به ندرت برایش دهقانی پیدا می شود. از ۲۰ سال به اینسو، مخصوصاً بعد از خروج روس ها از افغانستان که بسیاری از دهقانان و مالکان زمین یا از مهاجرت و یا از شهرها دوباره بر سر زمین های شان برگشتند؛ تراکتور، دو پال، سه پال، نه پال، جوچه کش، تریشر و بلدوزر نیز با خود آورده اند. در دوران اشغال روس ها، تراکتور یکی از وسایل مهم نقلیه به حساب می آمد که به انتقال اموال تجاری از ایران و پاکستان و هم انتقال مهاجران در برخی از مناطق از آن استفاده می شد. اکنون در نقاط مختلف کشور تراکتورهای انگلیسی، روسی، رومانیایی، ایتالی و بیلاروسی به قلبه و میده کردن غله می پردازند. درین مناطق حدود نیمی از مردم با تراکتور و نیمی از گاوآهن استفاده می کنند، اما در نقاط مرکزی، شرقی و جنوبی کمتر از ۳۰ درصد مردم از تراکتور استفاده کرده، بیشتر گاو آهن را به کار می گیرند. افغانستان که تیل را از خارج وارد می کند و قیمت آن بسیار بالاست، قیمت کار تراکتور را نیز بالا می برد (اوسط یک ساعت کار تراکتور ۵۰۰ افغانی) که این مشکل یکی از عوامل مهم استفاده دهقانان از گاو آهن می باشد. ارزیابی ها نشان می دهد که در تمام افغانستان تا هنوز بیش از ۵۰ درصد مردم با تراکتور و کمتر از ۵۰ درصد با گاو آهن کشت می کنند. آخرین آمار نشان می دهد که در افغانستان ۲۷۲۰۰ اراده تراکتور کار شخم زنی، میده کردن و بارکشی را به پیش می برد.

مهاجران بعد از برگشت از ایران و پاکستان در اثر کار نشدن کاریزها و خشکسالی و عوامل جنگ (طالبان اکثر کاریزهای شمالی را با سنگ و سمنت خشکانند)، مجبور شدند که از آب های زیرزمینی با واترپمپ های ۲، ۳، ۴ و ۶ انچ استفاده کنند. با وارد شدن دستگاه های برمه و ضرورت استفاده از تیل، میلایل و پرزه های واترپمپ که برای زارعان بسیار گران تمام می شد و حاصل گندم، پول مصرف را نمی کشید، به باغداری و زرع تریاک رو آوردند و امروز در فراه، هلمند، قندهار و ارزگان کشت تریاک در کنار استفاده از آب دریا، توسط واترپمپ صورت می گیرد. در برخی از مناطق شمال، شمالی، جنوب و شرق کشور نیز با واترپمپ های چینی، چکسلواکی، هندی و روسی در مواقع کم آبی به آبیاری زمین های شان می پردازند. در سطح کل کشور نسبت بودن و یا نبودن آب، تعداد واترپمپ فرق می کند و تعداد مجموعی واترپمپ در افغانستان از یک میلیون پایه بیشتر می باشد. زمینداران کوچک تا حال تمایل دارند که با گاوآهن قلبه کنند. در مناطق کوهستانی که زمین ها به شکل «پتی» و مرتبه دار در نشیب کوه ها قرار دارند، زمینه کار تراکتور را کم ساخته، مردم با گاو آهن به شخم زنی و میده نمودن خرمن می پردازند.

دهقانان با پرداخت بهره مالکانه سهم کمی از تولید می برند، علاوه دهقانان میانه و مرفه در کنار ملاکان سالانه باید برای دولت مالیه زمین هم بپردازند. اما از سی سال به اینسو که در افغانستان جنگ و درگیری جریان داشته (دولت و ظن فروش خلقی بر دهات به زودی تسلطش را از دست داد، جهادی ها به شکل ملوک الطوایف حکومت می کردند، طالبان درگیر جنگ بودند)، مالیه زمین و مالیه مواشی گرفته نشده است. در دوران اشغال جدید که بیشتر ملاکان قدیم و نو به دوران رسیده بر تخت اقتدار نشسته، در کنار اینکه مشکلات تکنیکی بسیاری وجود داشته، آنان هم تلاش نموده اند تا مالیه زمین و مواشی درین سال ها عفو گردد، اما بسیاری از زورداران در مناطق تحت تسلط شان از مردم مالیه اخذ می دارند. درین چند سال که اشغال، ناامنی، غصب برخی از زمین های مردم و دولت به وسیله جنگسالاران، مشخص نبودن حدود زمین در قباله، تقسیم زمین میان فرزندان و نواسه ها و نواده ها، رفتن برخی از زمین ها در زیر ساختمان های شهرها و قریه ها صورت گرفته و به این شکل مالیه جدید ضرورت به

ارزیابی جدید و نقشه و کادستر جدید (بسیاری از نقشه های قدیم دست خورده و تغییر کرده و قباله های جعلی بسیاری به رویت این نقشه های جعلی ساخته شده است) دارد. اخذ مالیه چون سال های قدیم چندان ممکن هم نبوده و به این صورت مالکان زمین درین هشت سال نیز از پرداخت مالیه معاف بوده اند و به نظر نمی رسد که بنابر عوامل بالا در سال های نزدیک مالیه اخذ گردد.

در کشورهای نیمه فیودالی که دو طبقه دهقان و زمیندار سیمای اصلی جامعه را مشخص می سازند، دهقانان نسبت به زحمتکشان دیگر بیشتر به تولید نعمات مادی پرداخته و زندگی اکثر مردم در گرو کار دهقانان و تولید آنان می باشد و زیر رهبری پرولتاریا، نیروی اصلی انقلاب را می سازند. در اینجا بعد از ارزیابی این دو طبقه، به سراغ مناسبات سرمایه داری می رویم.

ادامه دارد